



نقد روان‌شناختی اشعار حسین پناهی بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو

امید انصاری کیا^۱

چکیده

بسیاری از افکار و احساسات شاعران و نویسندگان در آثارشان نمود می‌یابد، از این رو مطالعه در آثار آنان، بستر مناسبی برای شناخت جهان ذهنی و شخصیتی شاعران و نویسندگان است. حسین پناهی (۱۳۳۵-۱۳۸۴ ش)، از نامداران شعر و ادب ایران در سده چهاردهم، در اشعارش، اندیشه‌ها و احساسات گوناگون خود را به نمایش گذاشته است؛ تا جایی که به پشتوانه مطالعه در آن، می‌توان به‌میزان قابل توجهی، به شخصیت او پی برد. پژوهش حاضر، با روشی توصیفی-تحلیلی، و با بهره‌گیری از اسناد و منابع کتابخانه‌ای، بر آنست تا با نقد روان‌شناختی اشعار حسین پناهی، بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، به شناخت شخصیت این شاعر بپردازد. نظریه مذکور که از نظریه‌های مطرح و مشهور در مکتب انسان‌گرایی دانش روان‌شناسی است، در بعضی از آثار ادبی، از جمله شعر، و نیز داستان‌هایی که ماهیتی انسان‌محور دارد، به‌عنوان رویکردی مهم در نقد روان‌شناختی این آثار، قابل کاربست است. بنا به یافته‌های پژوهش، اشعار حسین پناهی نمودار مناسبی از وجوه گوناگونی از شخصیت اوست. در شخصیت این شاعر، هر پنج سطح از سلسله‌مراتب نیازهای معرفی شده در نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، قابل مشاهده است. نیز آن‌که اگر چه فرایند ارضای نیازهای مربوط به سه سطح اول، در شخصیت حسین پناهی، دچار نواقص و نارسایی‌هایی بوده است، اما باید او را در شمار آن دسته از استثنائاتی قلمداد کرد که صرف‌نظر از این نواقص و نارسایی‌ها، به سطح خودشکوفایی نائل آمده است.

کلیدواژه‌ها

نقد روان‌شناختی، نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، سلسله‌مراتب نیازها، شعر، حسین پناهی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

رایانامه: omid.barann1359@gmail.com

۱. مقدمه

شخصیت^۱ در روان‌شناسی به مجموعه ویژگی‌های جسمانی- روانی گفته می‌شود که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌سازد. مطالعه و شناخت شخصیت، هم از جنبه ارضای حس کنجکاوی و هم از نظر روابط متقابل اجتماعی، دارای اهمیت است (نک: کریمی، ۱۳۷۸: ۸). در روان‌شناسی نظری، نظریه‌های متعددی در مورد شخصیت وجود دارد که هر یک به جنبه‌ای از جنبه‌های آن می‌پردازند. هر یک از این نظریه‌ها، شخصیت انسان را مخلوق نیرویی می‌دانند که متفاوت با دیگری است و می‌کوشند، از این طریق، به شناخت ساحت شخصیتی انسان دست یابند. در قرن بیستم، سه نهضت فکری در روان‌شناسی رخ داد که چهره این علم را دگرگون کرد؛ این سه نهضت عبارتند از: ۱. روان‌کاوی^۲، ۲. رفتارگرایی^۳ و ۳. انسان‌گرایی^۴. قدیمی‌ترین رویکرد در بررسی شخصیت، رویکرد روان‌کاوانه زیگموند فروید^۵ (۱۸۵۶-۱۹۳۹ م) است. از دیدگاه رفتارگرایان، محیط، انسان را می‌سازد. آن‌ها معتقدند:

شخصیت، انبوه پاسخ‌های آموخته‌شده به محرک‌ها، یک رشته رفتارهای آشکار و یا نظام‌های عادت است. در این رویکرد شخصیت فقط به چیزی اشاره دارد که بتوان آن را به‌صورت عینی مشاهده و دستکاری کرد. رویکرد دیگر در بررسی شخصیت، رویکرد انسان‌گرایان است. انسان‌گرایی، نظامی فکری است که به موجب آن تمایلات و ارزش‌های انسان در درجه اول اهمیت قرار دارد. دیدگاه انسان‌گرایان بر توانمندی‌ها و آرزوهای انسان، اراده آزاد هشیار و تحقق‌بخشیدن به استعداد انسان تأکید می‌کند (همان: ۴۷۹).

انسان‌ها در این مکتب به‌صورت موجوداتی فعال و خلاق تصویر می‌شوند که به دنبال شکوفایی خود هستند.

در عرصه ادبیات، شاعر، زمانی برای سرایش شعر دست به قلم می‌برد که شور و هیجانی شادمانه یا غمگانه، در اثر مسئله‌ای یا رویدادی او را فراگرفته باشد. به عقیده ویلیام وردزورث^۶ (۱۷۷۰-۱۸۵۰)، شعر عبارت است از سرریز کردن ناگهانی احساسات نیرومندی که به‌تدریج و به آرامی انباشته شده است (نک: سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۰). شاعران در آن واحد به همه چیز می‌اندیشند و یک پدیده را با حواس گوناگون احساس می‌کنند. آنان بیدارترند و دارای احساساتی تنومندتر، و به همین علت برخی واژه شاعر را مشتق از شعور و دانایی گرفته‌اند. البته

1. Personality
2. Psychoanalysis
3. Behaviorism
4. Humanism
5. Sigmund Freud
6. William Wordsworth

این سخنان بر همه شاعران جهان صدق نمی‌کند؛ چرا که شاعرانگی، امری نسبی است و همه، به یک میزان از این موهبت برخوردار نیستند. «آن‌جا که یک طوفان واقعی در درون شاعر نمی‌جوشد، آن‌چه می‌گوید، شعر واقعی نیست. شعر واقعی تا حدی نظیر آن چیز است که افلاطون می‌گوید: زاده بی‌خود نیست» (زرین‌کوب، ۱۳۴۹: ۱۱۹). بر این اساس، شعری که با درونیات شاعر پیوند طبیعی، نه تصنعی و ساختگی، داشته باشد، ابزاری مناسب و کارآمد در جهت شناخت چگونگی قلمرو روانی و شخصیتی اوست.

۱-۱. بیان مسئله

دانش روان‌شناسی، در شمار علوم است که از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه بوده است، اما صورت نوین این علم، در اواخر قرن نوزدهم و با ظهور زیگموند فروید ظاهر شد. از آن زمان بود که نقد روان‌شناختی آثار ادبی نیز، اهمیت پیدا کرد. بررسی ادبیات از این منظر، می‌تواند به کشف لایه‌های پنهان شخصیتی صاحبان آثار و نیز شخصیت‌های موجود در آثار آن‌ها بینجامد.

حسین پناهی، از شاعران ایرانی قرن چهاردهم است که اشعارش با افکار، روحیات، تجربیات و زندگی‌اش، پیوند عمیقی خورده است و غالباً وجوه شخصیتی او را بازنمایی می‌کند. این پژوهش، به تحلیل شخصیت حسین پناهی، در پرتو سروده‌هایش، بر مبنای نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو^۱ (۱۹۰۸ - ۱۹۷۰ م)، از نظریه‌های شخصیت‌شناسانه انسان‌گرایانه، که آن اهمیت ویژه‌ای برای انسان قائل است، می‌پردازد. بنابراین پرسش‌های پژوهش عبارتند از:

۱. از رهیافت اشعار حسین پناهی تا چه حد می‌توانیم به شخصیت او پی ببریم؟
۲. شخصیت حسین پناهی تا چه میزان با سطوح پنجگانه سلسه‌مراتب نیارها در نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، قابل انطباق است؟

۱-۲. روش پژوهش

روش این پژوهش، توصیفی- تحلیلی است و داده‌های آن به مدد جست‌وجو در اسناد و منابع کتابخانه‌ای و یادداشت‌برداری از آن‌ها تأمین شده است. جامعه و نمونه آماری پژوهش، مشتمل بر ۱۱ مجموعه شعر از حسین پناهی با عناوین: «فلاطون کنار بخاری» (۱۳۹۱: نشر آناپنا)، «به وقت گرینویچ» (۱۳۸۹: نشر دارینوش)، «چیزی شبیه زندگی» (۱۳۹۰: نشر آناپنا)، «سال‌هاست که مرده‌ام» (۱۳۸۵: نشر دارینوش)، «ستاره‌ها» (۱۳۸۶: نشر دارینوش)، «سلام، خدا/حافظ»

1. Abraham Harold Maslow

(۱۳۸۴: نشر دارینوش)، «کابوس‌های روسی» (۱۳۹۲: نشر دارینوش)، «من و نازی» (۱۳۸۴: نشر دارینوش)، «نامه‌هایی به آنا» (۱۳۸۸: نشر دارینوش)، «نامه‌هایی به آنا» (۲) (۱۳۹۳: نشر آنپنا)، و «می‌د/نم‌ها» (۱۳۸۴: نشر دارینوش)، است. در این پژوهش، نظریه شخصیت آبراهام مزلو و مشخصاً سلسله‌مراتب نیازها که مهم‌ترین بخش این نظریه است، مبنای کار قرار گرفته است. با مطالعه در آثار مذکور، از حسین پناهی، نشانه‌های شخصیتی شخصیت او که مرتبط با سطوح پنجگانه سلسله‌مراتب نیازها در نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو باشد، شناسایی، استخراج و در ذیل هر سطح، تبیین و تحلیل خواهد شد.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

این پژوهش:

۱. شناخت علمی و قاعده‌مند وجوهی از شخصیت و نیز آگاهی از برخی ابعاد از پاره‌ای اشعار حسین پناهی را مقدور خواهد ساخت.
۲. کارآمدی نقد روان‌شناختی در دستیابی به سطوح پنهان و ناشناخته متون ادبی و لزوم کاربرد بیش‌تر رویکردهای گوناگون آن در متون ادبی با منظور یادشده را یادآور خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

مقالات متعددی به نقد روان‌شناختی متون منظوم ادب فارسی بر مبنای آرای شخصیت‌شناسانه آبراهام مزلو دست زده‌اند؛ اما تعداد اندکی از این پژوهش‌ها مربوط به شعر دوره معاصر است و آن ۳ مورد ذیل است:

۱. خدابخش اسداللهی (۱۳۸۷)، مقاله‌ای نشریه‌ای، با عنوان «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، نوشته و در پایان به این مهم دست یافته است که فروغ فرخزاد فردی خودشکوفاست که نسبت به جامعه، به‌صورتی مستقلانه عمل می‌کند و آزادی و خودمختاری این شخصیت، مانع از آن می‌شود که او تحت تأثیر محیط اجتماعی خود قرار بگیرد.
۲. سیده مریم جزایری (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای همایشی، «بررسی چند شعر شاملو بر اساس نظریه هرم نیازهای مزلو» را انجام داده است.

۳. بهاره مهرنیا و فرزاد بالو (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای نشریه‌ای، به «تحلیل اشعار شاملو بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، پرداخته‌اند. نتیجه پژوهش آن است که: در اشعار شاملو

به عنوان شاعری اجتماعی و سیاسی، بیشترین نمود مؤلفه‌های شناخت شخصیت، به ترتیب مربوط به علاقه اجتماعی، مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری و نیز مسأله‌مداری است. نیز خلاقیت و نوآوری از ابعاد مهم شخصیتی او به شمار می‌آید.

پژوهش کنونی برای اول بار صورت می‌گیرد.

۳. بحث و بررسی

آبراهام مزلو از پایه‌گذاران مکتب انسان‌گرایی و پدر نیروی سوم روان‌شناسی به شمار می‌آید و رویکرد ویژه‌ای به انسان دارد. وی مکاتب موجود روان‌شناسی را در شناخت شخصیت انسان، محدود و بدبینانه می‌داندست و معتقد بود، روان‌کاوان به جنبه‌های مثبت، خلاق و متعالی انسانی توجه کافی نداشته‌اند و بیش‌تر جنبه‌های تاریک روان انسان را مطالعه می‌کنند. نظریه آبراهام مزلو به دلیل قابلیت انطباق بر همه انسان‌ها، در همه ادوار، قابل توجه است. وی، انسان را موجودی بالارزش و فطرتاً پاک می‌داند و به فضایل، اراده آزاد و شکوفایی توانایی‌های او تأکید دارد. هسته اصلی این نظریه، انگیزش است. هر فرد، دارای نیازهای ذاتی و غریزی است که فعال‌کننده و هدایت‌کننده رفتارهای اوست. این رفتارها، بر خلاف نیازها، ذاتی نیستند؛ بلکه اکتسابی و آموختنی‌اند و محیط، تأثیر زیادی در شکل‌گیری آن‌ها دارد؛ از این رو، افراد مختلف، در نحوه تأمین انگیزه‌ها، ممکن است تفاوت‌های زیادی پیدا کنند. در هرم پیشنهادی آبراهام مزلو، پنج پایه وجود دارد: ۱. نیازهای فیزیولوژیکی، ۲. نیازهای ایمنی، ۳. نیازهای محبت و تعلق‌پذیری، ۴. نیازهای احترام، و ۵. نیازهای خودشکوفایی (نک: کریمی، ۱۳۷۸: ۱۵۲).

مطابق با نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، نیازهای رده پایین در اولویت هستند و پس از تأمین آن‌ها، به نیازهای رده بالاتر هرم می‌رسیم. هر چه نیازی از سلسله‌مراتب بالاتر باشد، به شکل آشکارتری، انسانی خواهد بود. نکته دیگر در این نظریه، آن است که اولویت نیازها می‌تواند تغییر کند و چون نیازهای سطح بالاتر برای بقای انسان ضرورت کمتری دارند، ارضا و تأمین آن‌ها می‌تواند به مدت طولانی‌تری به تعویق افتد. پنج نیازی که این سلسله‌مراتب را تشکیل می‌دهند، نیازهای کوششی هستند. نیازهای دیگری، مانند نیازهای هنرشناسی و شناختی (نیازهای دانستن و فهمیدن) در این نظریه مطرح شده است که گاهی شرط لازم برای برآوردن نیازهای اساسی هستند. نیازهای روان‌رنجور، گروه دیگری از نیازها هستند که با نیازهای اساسی ضدیت دارند و مانع رشد روانی می‌شوند (نک: شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۵۹۱).

نظریه آبراهام مزلو بر چند فرض اساسی در رابطه با انگیزش استوار است که برای شناخت بهتر این نظریه ضروری است:

اولین فرض، رویکرد کل‌نگر به انگیزش است؛ به این معنی که شخص کامل، با انگیزه می‌شود. فرض دوم این که انگیزش، معمولاً پیچیده است، یعنی رفتار فرد می‌تواند از چند انگیزه مجزا ناشی شود. سومین فرض آن که افراد، همواره به وسیله یک نیاز یا نیاز دیگر برانگیخته می‌شوند؛ زمانی که نیازی ارضا می‌شود، نیروی انگیزشی خود را از دست می‌دهد و نیاز دیگری جای آن را می‌گیرد. فرض دیگر این است که همه افراد به وسیله نیازهای اساسی یکسانی برانگیخته می‌شوند و آخرین فرض در رابطه با انگیزش آن است که نیازها می‌توانند به صورت سلسله‌مراتبی ترتیب یابند (همان).

در ادامه جستار به تبیین و تحلیل شخصیت حسین پناهی بر اساس سطوح پنجگانه سلسله‌مراتب نیازها در نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو پرداخته شده است.

۱-۳. نیازهای فیزیولوژیکی

داستان واقعی زندگی حسین پناهی، آیینۀ تمام‌نمای واقعیتی است که تراژدی می‌زاید. از آن جا که گاهی از شدت گرسنگی و ناداری به دامن طبیعت می‌رود و گله گاوها را به تماشا می‌نشیند و چنین می‌گوید:

برای لقمه نانی
به سماجت گاوها
زمین و زمان را می‌کاویم و به سادگی یک گنجشک سیر می‌شویم
(پناهی، ۱۳۸۵: ۶۸)

و گاهی هم از شدت فقر، چنان محو تماشای آسمان می‌شود که خوابش می‌برد و گاهی هم به مطالعه پناه می‌برد و از کجاها که سر در نمی‌آورد (نک: همان، ۲۳-۲۴).

تأثیر محیط اجتماعی نیز حائز اهمیت است. کودکان و نوجوانانی که در خانواده‌های کارگری به دنیا می‌آیند، قطع نظر از آن که به علت فقر اقتصادی، کمبود تغذیه و شرایط دیگر جسماً ضعیف‌ترند، اغلب تحت فشار شرایط زندگی قرار می‌گیرند و مجبورند تند و بیش از حد ظرفیت خود جلو بروند و بدیهی است که در این صورت کمتر موجبات رضایت محیط خانوادگی و حتی خویشتن را می‌توانند فراهم کنند (فیاضی، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

حسین پناهی، کاملاً پیداست که وقتی داروندار خویش را بررسی می‌کند، چیزی نیست جز سقف کوتاه آسمان و خاک تیره و چه تصویری گویاتر از این، که گویی در پشت این کلمات، فردی ترسیم شده که از فرط ناداری و تنهایی، معلق میان آسمان و زمین است و آن هم به نحوی سرگردان و مضطرب‌حال:

در انتهای هر سفر
در آیین، داروندار خویش را مرور می‌کنم
این خاک تیره، این زمین
پاپوش پای خسته‌ام
این سقف کوتاه آسمان
سرپوش چشم بسته‌ام
اما خدای دل
در آخرین سفر
در آیین، به جز دو بیکرانه کران
به جز زمین و آسمان
چیزی نمانده است
گم گشته‌ام کجا؟
ندیده‌ای مرا؟
(پناهی، ۱۳۸۴ الف: ۱۹)

حسین پناهی در جغرافیای خویش مثل همان هزارتومنی از یادرفته لای کتاب کودکی‌اش، از شدت فقر، از یاد رفته است؛ اما نکته قابل تأمل این است که بارقه‌های امید، در این همه حجم فقر، موج می‌زند و حسین پناهی به مسیر خویش برای شکوفایی مصمم است و ادامه می‌دهد و فقر و دوری از خانواده، اگر چه مشکلاتی برای او پیش آورده که بر کسی پوشیده نیست و شاید باعث کندی رسیدن هم شده، اما درواقع هیچ‌گاه سد راه نشده‌اند و هر طور که شده راه خویش را می‌رود:

خواب‌های خوش در بیداری
فقیرهایی که مقدار زیادی امید داشتیم
برای آن گل خودم، کوکب خانم کتاب کودکی‌ام
هزارتومنی از یادرفته لابه‌لای کتاب ریاضیات
(همان، ۱۳۹۱: ۹۹)

حسین پناهی، در زندگی مسائل و مشکلات معیشتی فراوانی داشته که بارها در اشعارش از آن‌ها یاد کرده است:

آن عزیزم
چروک مانتویت
دل‌م را چروک می‌کند
با شهادت اعتراف می‌کنم

هیچ وقت حضورت را جدی نگرفته‌ام

از کودکی‌ات چیزی در ذهن ندارم و نمی‌دانم کی بزرگ شدی و چگونه؟

تولدت، مصادف با جنگ و هجرت به ولایت بود

هر وقت به سالی که در «آبرزگه» درس می‌خواندی

فکر می‌کنم

چیزی دلم را می‌فشارد

سال اول مدرسه را پشت هزار کوه

در غربت بزرگی که برای دل کوچک تو

بی‌رحمانه بزرگ بوده‌اند، گذرانده‌اید

و...

می‌دانم سخت سال عمرت بود

و من مبهوت این معمایم

برای تویی که هیچ وقت و هیچ کس محبت نکرده

تو آن را از کجا آموخته‌ای؟

(همان، ۱۳۹۰: ۲۰)

اما با وجود این، از خواسته‌هایش دست نکشیده و یک پا در تهران و دیگری در زادگاهش (استان کهگیلویه و بویراحمد- شهر دژکوه- روستای سوق)، بوده، به شهرگی هم دست یافته است.

حسین پناهی با این که اعتراف می‌کند از شدت فقر و ناداری دستش به هیچ آرزویی نرسیده است و هر شب گرسنه می‌خوابیده و به تعریض آن را شرط بقا می‌دانسته، اما برای تغییر و رسیدن به هدفش، عزمش جزم بوده است:

این سرگذشت کودکی ست

که به سرانگشت پا

هرگز دستش به شاخه هیچ آرزویی نرسیده است

هر شب گرسنه می‌خوابید

چند و چرا نمی‌شناخت دلش

که گرسنگی شرط بقا بود

به آیین قبیله مهرانش

پس گریه کن مرا به طراوت

(همان، ۱۳۸۶: ۵۳)

حسین پناهی از تعدد فرزندان در خانواده‌های لر و شدت فقر می‌گوید که حتی نتوانسته سرش را شانه کند (کنایه از پُربودن همه وقتش):

سر شانه نکردم که عیال‌وار بودم و فقیر

(همان، ۱۳۸۴ ج: ۸۸)

حسین پناهی از حال خویش می‌گوید؛ گرسنه‌ای که همه مشغله‌اش، نان است و دقیق این مطابق دیدگاه آبراهام مزلو است که تا نیازهای فیزیولوژیکی فرد برآورده نشود، او به مرحله بعدی، نیازهای ایمنی، ورود نمی‌کند و این شدت فقر به حدی است که شاعر، مرگ را پیشنهاد می‌کند و به‌طور تعریضی، خود و خیلی‌ها را اگر چه زنده‌اند، مرده می‌انگارد و بدین شکل تصویری روشن از فقر به دست می‌دهد:

تا گرسنه‌ای

همه مشغله دهن‌تان نان خواهد بود

و آنان می‌دانند که سال سختی‌ست

که سال‌ها سخت‌اند

برای ادامه یک زندگی شرافتمندانه

مرگ را پیشنهاد می‌کنند

و مرگ، مردن نیست

و مرگ تنها، نفس نکشیدن نیست

(همان، ۱۳۸۵: ۲۹)

بخش دیگری از نیازهای فیزیولوژیکی، نیاز جنسی است که تأمین آن مانند نیاز به غذا، برای بقا و ادامه نسل ضرورت دارد. نیاز جنسی همانند دیگر نیازهای اصلی چنانچه به درستی مورد توجه قرار گیرد، موجب سلامت روان خواهد بود که هر گونه افراط و تفریط در این باره، مشکل‌آفرین می‌شود. از این حیث، بنا به مسئله مسافت و شغلی، حسین پناهی قطعاً و به‌ناچار دچار نوساناتی بوده، اما هدفی متعالی که در ذهن داشته و برای آن می‌جنگیده، موجب شده تا او هر مانعی را از سر راه خود بردارد و نوری به این منجلاّب تاریکی‌ها بتاباند.

نوع نگاه حسین پناهی به زن، چیز دیگریست و او را خارج از کلیشه‌وار چرخه زادوولد می‌داند و بسی بالاتر، تا جایی که مادر خویش را به‌کرار می‌پرسد و حتی اگر نباشد، هیچ چیزی برای او ارزشمند نیست و گویی نخی است که به همه ابعاد زندگی حسین پناهی، در هر سطحی، معنایی وسیع می‌بخشد:

به بهشت نمی‌روم اگر مادرم نباشد

(همان، ۱۳۸۴ ج: ۲۱)

حسین پناهی با تعریضی رندانه، جایگاه زن و مرد و بیش تر زن را مشخص می کند؛ یعنی زنان نیامده اند که فقط بزیاند و... او خط بطلانی بر قراردادهای و رسومات اجباری و ازپیش تعیین شده ازدواج می کشد. با اصل ازدواج مخالفتی ندارد و بیگانه نیست؛ اما با حواشی ازدواج و این که صرفاً زن برای زادوولد باشد، کاملاً موضعش مشخص است و این جا هم تلویحاً حسین پناهی از نظر روحی و جسمی به آرامش و نهایت آگاهی رسیده است که زن و زنانگی را صرف زادوولد نمی داند و وجود زن را سبب خیلی چیزها می داند که اگر نباشد چرخ زندگی به درستی نمی چرخد و سایه او را چتر آرامشی بی نظیر در مسیر زندگی می داند:

بخواه تا بیایم

زنانی که بزیاند زیاند

و مردانی که خود را حراج می کنند

به چند جمله و یک سکه و انبوهی تملق زیاد

و می ترسم از این لحن کلاسیک

و به چشمانت سوگند

که جز به حقیقت نیندیشم و ننویسم

(همان، ۱۳۹۲: ۴۳)

حسین پناهی به این باورمندی رسیده است که جهان هر فردی با دیگری متفاوت است. بنابراین نیازها، نوع آن ها و چگونگی برآورده شدن ها نیز قطعاً متفاوت است:

هر انسانی، جهانی دارد هر انسانی به گونه ای خاص

خود را با جهان خود تطبیق می دهد

آن چه که اکنون برایت می نویسم

داستان ناهمگونی من با جهان من است

بر انسان، هیچ اعتمادی نیست

(همان، ۱۳۸۸: ۹۳)

۲-۳. نیازهای ایمنی

مطابق با نظریه شخصیت آبراهام مزلو، در تأمین نیازها، الزامی نیست که هر نیازی به طور کامل تأمین شده باشد تا فرد در سطوح بالاتر احساس نیاز کند؛ اما برخی در سطح حداقل ها نیز تأمین نیاز نمی شوند تا بتوانند در سطح بعدی نیاز قرار گیرند. «اگر نیاز به محبت از دوران کودکی ارضا شود، افراد احساس عزت نفس می کنند و بزرگسالان خودشکوفایی می شوند که حتی در صورت

تحقیر شدن از سوی دیگران، احساس عزت نفس خود را حفظ می کنند» (فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۴). در این مرحله از زندگی حسین پناهی هم، خلأهایی جدی احساس می شود. به خاطر دوری از خانواده و شرایط شغلی، از کمبود ایمنی (امنیت) عاطفی و محبت خانوادگی (پدر و مادر و زن و فرزندان خود) رنج می برد و مسئله ای که این کمبود را تقویت می کند، فقر اقتصادی است. این اضطراب و ترس و نگرانی دائماً در طول زندگی حسین پناهی جریان دارد.

البته چندبعدی بودن حسین پناهی در عرصه هنری و شغلی، تا حدودی امنیت شغلی او را تضمین کرده بود و نیز از نظر دسترسی به کتابخانه ها و منابع، اقناع و ارضا بوده است، اما گاهی مسئله دوری از خانواده و سطح طبقات فرهنگی و سختی شرایط کار هم چوب لای چرخ این امنیت می گذاشته است:

به سرعت دارم در سیاه چال تکلف سقوط می کنم
چشمانم به زحمت کلمات را تشخیص می دهند
هر چه از نیچه و زرتشت نوشته ام، پس می گیرم
و به جایش سیگاری روشن می کنم
(پناهی، ۱۳۹۳: ۷۹)

حسین پناهی، گویی در تهران هیچ ایمنی ندارد و کشک شور سیاه شهرش را بر قند تهران ترجیح می دهد و دوست دارد به شهرش برگردد که دلایل این ناامنی متعدد، دوری، فقر و اختلاف فرهنگی و چیزهای دیگر، است:

برگرد و در ازای یک حبه کشک سیاه شور
گنجشک ها را
از دوروبر شلتوک ها کیش کن
که قند شهر
دروغی بیش نبوده است
(همان، ۱۳۸۵: ۳۵)

درمجموع حسین پناهی، به دلیل عبور نکردن از نیازهای فیزیولوژیکی، نمی تواند در سطح بعدی، یعنی نیاز به ایمنی، تأمین شده باشد، اما این مسئله هم نمی تواند چرخ زندگی او را کند یا متوقف نماید و جالب تر این که مقاوم تر و به طرز شگفت انگیزی رشد و به تعالی می رسد. بنابراین حسین پناهی یک نابغه است. زیرا مطابق سلسله مراتب نیازهای آبراهام مزلو، وقتی نیازهای سطح پایینی و قبلی تأمین و برآورده نشوند، فرد نمی تواند به مراتب بالایی راه یابد، اما هر قاعده ای، استثنایی هم دارد که حسین پناهی بی شک نمونه ای از مستثنای هرم آبراهام مزلو، است.

۳-۳. نیازهای محبت و تعلق پذیری

در اشعار و سخنان حسین پناهی، نیاز به محبت به عنوان یک نیاز اساسی و حیاتی برای انسان مطرح شده است. وی معتقد است که محبت، نه تنها برای زندگان؛ بلکه برای مردگان نیز اهمیت دارد؛ با این تفاوت که زنده‌ها به محبت زنده نیاز دارند و مردگان به فاتحه. از فحوای کلام حسین پناهی چنین برداشت می‌شود که او به این موضوع انتقاد دارد که در جامعه، توجه بیشتری به مردگان و مراسم ختم می‌شود تا به زنده‌ها و نیازهای عاطفی آنان. در اشعار حسین پناهی، نیاز به محبت به شیوه‌های مختلفی بیان شده است. گاهی به صورت مستقیم و صریح، و گاهی به صورت غیرمستقیم و نمادین. او با استفاده از زبان ساده و روان، احساسات و نیازهای درونی انسان را به تصویر می‌کشد و مخاطب را به فکر فرومی‌برد. به طور خلاصه، نیاز به محبت یکی از مضامین اصلی در آثار حسین پناهی است. او با نگاهی انتقادی به جامعه، این نیاز را به عنوان یک اصل اساسی در زندگی انسان مطرح می‌کند و مخاطب را به توجه بیشتر به این موضوع فرا می‌خواند:

در ایستگاه دنبال کسی شبیه تو می‌گردم
و خوب می‌دانم که کسی کس نمی‌شود
زیرا هیچ انسانی قادر به ادامه انسانی دیگر نیست!
(همان، ۱۳۸۸: ۲۹)

۳-۴. نیازهای احترام

آبراهام مزلو، دو نیاز احترام را مشخص می‌کند:

وجهه و عزت نفس؛ وجهه عبارت از ادراک مقام، تأیید یا شهرتی که فرد در نظر دیگران کسب می‌کند. در حالی که عزت نفس، احساسی است که فرد از ارزش و شایستگی خودش دارد. عزت نفس بر چیزی بیش از وجهه یا مقام استوار است و میل به استقامت، پیشرفت، تسلط و شایستگی به اطمینان از خود در برابر دیگران و به استقلال و آزادی را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر عزت نفس بر شایستگی واقعی و نه نظر دیگران استوار است (فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۵).

حسین پناهی نیز به واسطه موفقیت‌های اجتماعی، وجهه‌ای در بین مردم یافته و مورد محبت و احترام مردم کشورش قرار گرفته و از این نیاز عبور کرده است. اما از عوامل ایجاد عزت نفس در حسین پناهی، متفاوت بودن او از نظر تفکر و اندیشه است.

درحقیقت برای کسب احترام ابتدا باید به خود احترام بگذاریم و برای دستیابی به احساس احترام نسبت به خود راستین، باید خود را خوب بشناسیم و بتوانیم فضایل و نقاط ضعفمان را تشخیص دهیم؛ اگر ندانیم چیستیم و کیستیم، نمی‌توانیم بر این امر فایق آییم (شولتز، ۱۳۹۷: ۹۵).

حسین پناهی با همین پرسش، بدون شک مسئله خودشناسی و چیستی هستی را خوب می‌داند. او از هیچ سؤالی، ابایی ندارد؛ می‌پرسد و می‌پرسد، هر چند به جوابی نرسد؛ بنابراین هم خود و هم جهان پیرامونش را می‌شناسد:

کی؟

کی؟

و کجا؟

به گمانم این سه، سه فاکتور مهم حیات بشری‌اند

...

در مبحث بود و نبود چرا من به دنیا بیایم؟ چرا در این شهر چرا در این کشور؟
و این شهر و کشور به چه حسابی، شرایط فرهنگی و سیاسی‌اش
فرهنگ و سیاست من می‌شود؟

...

آیا جوابی بر این سه فاکتور یافته‌ای؟ جبر؟

اختیار؟ نه...

(پناهی، ۱۳۸۴ ج: ۳۴)

حسین پناهی، هیچ کس را جز خدا لایق پرستش نمی‌داند. او به این درجه از آگاهی رسیده است و پشت این رسیدن، سؤال‌های گوناگونی نهفته است. از جمله این که شاعر، در زندگی هدف غایی دارد و برای آن به راه‌های زیادی زده و نهایتاً به این جا رسیده است، بنابراین می‌تواند او را در نزد دیگران موجه و به الگوی آنان تبدیل نماید:

به جز خداوند چه کسی شایسته پرستش من خواهد بود؟

...

جهان، زیرسیگاری من است

می‌گیرم و می‌گیرم بر هر چه نارواست

(همان، ۱۳۸۸: ۹۲)

حسین پناهی در جایی از دایره لایتناهی دانش و آگاهی‌اش از جهان پیرامون می‌گوید که این خود، قوی‌ترین دلیل برای سرمشق شدن است:

من خیلی چیزها می‌دانم

که می‌توانم برای دوستانم تعریف کنم

تعریف جامعی از گوش‌ماهی‌ها

و تفسیر جامعی از زادوولد خرس‌ها

می‌توانم ثابت کنم که درختان گریه می‌کنند
و گنجشک‌ها، در ابتذال طاقت‌فرسای زمستان زندگی کوچک‌شان
خود را از شاخه‌ها می‌آویزند
می‌توانم ثابت کنم که زندگی در سطح یک محور ثابت می‌چرخد
می‌توانم زمستان را با صداقت لمس کنم
بدون این که دکمه‌های کتم را ببندم
می‌توانم سه ساعت تمام دربارهٔ صبر لاک‌پشت‌ها، نازک‌دلی فیل‌ها
نجابت پنگوئن‌ها
اجبار گرگ‌ها
غریزهٔ جنسی ملخ‌ها
و حتی کروکی‌های جنگی و نرم زنبورهای ملکه صحبت کنم
من خیلی چیزها می‌دانم
(همان، ۱۳۸۴ ج: ۳۸)

۳-۵. نیازهای خودشکوفایی

حسین پناهی، پس از فقدان یا حداقل تأمین نیازهای سطوح پایین به خودشکوفایی که بالاترین سطح نیازهای اساسی است، دست می‌یابد. او مانند دیگر افراد خودشکופا، ویژگی‌هایی دارد که دارای شدت و ضعف است. خودشکوفایی، حامل چندین ویژگی است که فرد خواستار تحقق خود، بیش‌تر آن‌ها را داراست:

ویژگی‌های خودشکوفایی یا افراد خودشکופا عبارتند از: برداشت کارآمدتر از واقعیت؛ پذیرش خود، دیگران و طبیعت؛ خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن؛ تمرکز بر مشکلات؛ نیاز به تنهایی؛ خودمختاری؛ تازگی درک مداوم؛ تجربهٔ اوج؛ علاقهٔ اجتماعی؛ روابط میان‌فردی عمیق؛ ساختار منش دموکراتیک؛ تمایز وسیله از هدف؛ شوخ‌طبعی فلسفی؛ خلاقیت؛ و مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری (نک: فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۶۰۴-۶۱۰).

از میان ویژگی‌های خودشکوفایی موجود در اشعار حسین پناهی، مهم‌ترین آن‌ها در ادامهٔ جستار، به‌ترتیب الفبایی بررسی و تحلیل می‌شود.

۳-۵-۱. برداشت کارآمدتر از واقعیت

«افراد خودشکופا از ناشناخته‌ها، احساس وحشت یا تهدید نمی‌کنند، آن‌ها را می‌پذیرند، در مورد آن‌ها احساس راحتی می‌کنند و از این جهت با افراد معمولی تفاوت دارند» (مزلو، ۱۳۸۱: ۲۱۸).

حسین پناهی، مانند افراد خودشکופا از مسائل تردیدبرانگیز، نامعلوم، نامطمئن، مبهم و مسیرهای ناشناخته استقبال می‌کند (نک: فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۶۰۴).

حسین پناهی همین که می‌گوید من خیلی چیزها می‌دانم، بی‌واهمه به پیشواز ابهام و ناشناختگی می‌رود:

من خیلی چیزها می‌دانم
بدون این که هیچ کدام از دست‌هایم را روی تریبون بکوبم
و با نگاه به شنونده‌هایم بخوام
که هیجان خود را داد بزنند
تا من در آن غفلت، نیم‌کوزه آب خورده باشم
(پناهی، ۱۳۹۳: ۵۸)

و این نوع متفاوت‌نگریستن و خط‌کشی شاعران از دیگران، خود دال بر توانستن و استقبال از چیزی است که شاید دیگران از انجام آن به‌کلی ناتوان‌اند یا نسبت به آن تردید و ترس دارند:

شاعران، تنها موجوداتی هستند که قادرند
با یک کاسه ماست، دریاها را به دروغ تبدیل کنند
(همان، ۱۳۹۲: ۱۷)

حسین پناهی از مسائلی سخن می‌راند که به‌راستی به‌گونه‌ای تردیدبرانگیز و مبهم‌اند؛ اما سخن به این‌جا ختم نمی‌شود و از جهانی آرمانی می‌گوید که جز صلح، صفا و آرامش، چیزی دیگر نیست یا هم تلویحاً جهان ما آدم‌ها را به‌شدت محکوم می‌کند که جز خشونت چیزی در آن نیست و این جهان آگاهی شاعر و بازبودن پنجره تفکراتش، خود، درک درستی از واقعیت را تصویر می‌کند:

خوشا به حال ئی. تی
که گل‌های ولایتش با خار به چشم و دلش اهانت نمی‌کنند
و شناسنامه اره‌ماهی دریاهاش
طول و عرض دندان‌هایش نیست
و هیچ گرسنه‌ای از دیدن تخم بلدرچین
طرح ساخت تابه نمی‌ریزد
و خیال حمل استخوان
زیر لایه سوخته پوست بوفالو
هیچ شیری را به خمیازه نمی‌کشانند
(همان، ۱۳۸۴ الف: ۲۲)

حسین پناهی، همیشه از دویدن‌های بی‌فرجام یا ناآگاهانه سخن گفته است و خود را سوار بر سورتمه‌ی زمان می‌داند که پیش می‌رود تا معنای زندگی را بیابد. فارغ از این که نمی‌داند زندگی، همین است و این جمله، چیزی نیست جز ترسیم واقعیت و درک درست از واقعیت:

پندارم این بود که ما هنوز به زندگی نرسیده‌ایم

و برای رسیدن به آن زندگی موعود ذهنی‌ام

من و تو مامان و لیلا و سینا

سوار بر سورتمه‌ی زمان به پیش می‌رفتیم و کسی نبود به ما بگوید: هی عمو

زندگی همین است

(همان، ۱۳۸۵: ۱۵)

و این‌جا: پل می‌زنیم به نامعلوم

در می‌گشاییم به ناممکن

...

ما راه می‌رفتیم، زندگی نشستن بود

ما می‌دویدیم، زندگی راه‌رفتن بود

ما می‌خواهیدیم، زندگی دویدن بود

(همان، ۱۳۸۸: ۳۱)

اگر چه این شاعر گاهی هم به تحیر دچار می‌شود و فکر می‌کند به درک درستی نرسیده است و همه را خطا می‌داند:

به تعبیر و تفسیر این زندگی

بیایید با هم همه، شک کنیم

خطا بود شاید تعبیر ما

(همان، ۱۳۸۴ ج: ۷۵)

۳-۵-۲. تمایز وسیله از هدف

افراد خودشکوفه، قویاً پایبند اخلاق و دارای استانداردهای اخلاقی معینی هستند (نک: مزلو، ۱۳۶۷: ۲۳۶). از ویژگی‌های افراد خواستار تحقق خود، قدرت تشخیص خیر از شر و درست از نادرست است.

حسین پناهی با بیان این که هر انسانی، جهان خاص خودش را دارد، از استانداردهای اخلاقی یا هر چیزی سخن می‌راند که شاید برای دیگری ضد ارزش یا... تلقی شود و این تطبیق‌دادن هر کسی با جهان خاص خودش، باز چیزی جز مؤکدکردن این استانداردها نیست:

هر انسانی، جهانی دارد هر انسانی به‌گونه‌ای خاص

خود را با جهان خود تطبیق می‌دهد

(پناهی، ۱۳۸۶: ۲۱)

و این‌که شاعر، چشم‌اندازی را ترسیم کرده و آن را به دیکته پُر از کلمات غلط و خط‌خوردگی مانند کرده است، دقیقاً تذکری است که تلویحاً می‌دهد و بیان می‌دارد که با این توجیهات بچگانه و محقرانه، استانداردهای زندگی بشر را از دریچه دوربین خود، نبینید و قضاوت ناشیانه نکنید:

از آن بالابالاها به انسان و تاریخ نگاه می‌کنی

دیکته‌ای پُر از کلمات غلط پُر از خط‌خوردگی

چگونه با توجیهات بچگانه حرف‌های درشت بی‌ربط می‌زنند

(همان، ۱۳۸۴ ج: ۶۵)

حسین پناهی اگر استانداردهایی را برای جهان قائل نبود، نگاهی دیگرگون به جهان هستی

نداشت:

آری، با هر تولدی، جهان متولد می‌شود

و با هر مرگی، می‌میرد

بی‌حضور من، جهان ناقص به نظر می‌رسد

(همان، ۱۳۹۳: ۲۳)

۳-۵-۳. تمرکز بر مشکلات

انسان‌های خودشکופا علاوه بر پرداختن به امور جاری و سطحی به مسائل هستی و فلسفی نیز نظر دارند و پرسش‌های جدی درباره وجود، هستی و انسان، به آن‌ها جامعیت شخصیتی می‌دهد. اهداف افراد خودشکופا بیش‌تر متوجه مسائل اساسی و سؤال‌های جاودانی (فلسفی یا اخلاقی) است. چنین افرادی معمولاً در چهارچوبی از ارزش‌ها که کلی است نه جزئی، جهانی است نه محلی و با قرون سروکار دارد نه با لحظه‌ها، زندگی می‌کنند (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۴).

مشکلات دیگران در اولویت کارهای افراد خودشکופا قرار دارد و برطرف کردن آن را از وظایف خود می‌دانند. در این شرایط خود را فراموش می‌کنند و همه توانایی خود را در این مسیر به کار می‌گیرند. «آن‌ها تکلیف‌گرا هستند و به مشکلات خارج از خودشان می‌پردازند. این علاقه به آن‌ها امکان می‌دهد مأموریتی را در زندگی ترتیب دهند؛ هدفی برای زیستن که از خودبزرگ‌نمایی فراتر می‌رود. شغل آن‌ها، رسالت، وظیفه و هدف است» (فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۶۰۵).

در ذیل عمده مسائل و مشکلات مورد نظر حسین پناهی که در اشعارش نمود یافته، با بررسی و تحلیل آمده است.

۳-۵-۳-۱. مسئله چستی هستی

حسین پناهی گاهی جهان را سیاه مطلق می‌بیند و بر این باور است که در این گیج ناممکن، همه چیز بر مدار هیچ می‌چرخد و اشاره‌ای هم به مسئله آغازین آفرینش دارد؛ مبنی بر این که همان نقطه را آغاز تراژدی میان انسان و خدا می‌داند:

ما زاده شدیم و کلمه زاده شد

و این چنین آغاز شد تراژدی تخریب انسان و خدا

(پناهی، ۱۳۹۲: ۵۰)

و در ادامه حسین پناهی، چرخش منظومه و نظام هستی را تصویر می‌کند و سرگردانی انسان میان این همه نادانی و نمی‌دانم‌ها:

منظومه‌ها می‌چرخند

بر محور شگفت جاذبه و دافعه

سوت می‌کشد سرم از این همه نادانی پنهان شده

(همان: ۷۶)

اما قصه این جا و به این سادگی ختم نمی‌شود و حسین پناهی هشدار و درحقیقت نویدی می‌دهد به کسانی که در پی حقیقت‌اند و چنین می‌گویند که حقیقت در بطن تاریکی‌ها و نمی‌دانم‌های ماست:

حقیقت این جاست آهای

ای همه دل‌های پاکی که در روشنی به دنبال حقیقتید

حقیقت این جاست، در تاریکی

در تاریکی بی‌شمار جستجوهایمان

در نمی‌دانم‌ها

سبک‌بال از هر می‌دانم حقیری که بار دلم شده بود

...

نمی‌دانستم

و چه لذت‌بخش است اعتراف صادقانه نمی‌دانم

(پناهی، ۱۳۸۸: ۹۳)

و حسین پناهی ایمان دارد که جهان را به عشق کسی ساخته‌اند؛ یعنی شالوده و اساس جهان هستی بر عشق بنا شده است و موتور محرکه هر چیزی را عشق می‌داند و با این تمایز و خط‌کشی، نوع متفاوت نگاه خویش به زندگی را ارائه می‌کند:

بی‌شک جهان را به عشق کسی ساخته‌اند

چون من که آفریده‌ام از عشق جهانی برای تو

(همان، ۱۳۸۴ ج: ۴۵)

۳-۵-۳. مسئله وجودی انسان‌ها

حسین پناهی جوهره وجودی، چیستی و هستی آدم‌ها را دیگرگون می‌بیند و بر این باور است که هر کسی، جهان خاص خودش را دارد و بر چیزهای از پیش تعیین شده جبری، خط بطلان می‌کشد و مسئله اختیار را برجسته می‌کند و این چنین زاویه داشتنش را با جهان هستی ترسیم می‌کند:

دور... خیلی دور!

تمرکز تو بر رنجی که می‌برم انتظار بی‌جایی ست
هر انسانی، جهانی دارد هر انسانی به گونه‌ای خاص
خود را با جهان خود تطبیق می‌دهد
آن‌چه که اکنون برایت می‌نویسم
داستان ناهمگونی من با جهان من است
(همان، ۱۳۸۵: ۸۱)

۳-۵-۳. مسائل فلسفی

حسین پناهی، فلسفه را دوست دارد و فلسفی‌نگریستن را بیش‌تر؛ طرز نگرش هر کسی را به پیرامون و جهان هستی، مبنایی فلسفی می‌داند و می‌خواند و تأکید می‌کند که فلسفه، فقط سقراط و افلاطون و... نیست و این حصار کم‌بینی را می‌شکند و فلسفه را تا فلسفه نگرش آدم‌ها و به شمار آن‌ها، طول و عرض جغرافیایی می‌دهد، زیرا که جهان و جغرافیای هر کسی را تلویحاً تفکرات او می‌داند و بس:

گرایش به فلسفه را می‌ستایم
الزاماً نباید که همه فلاسفه، سقراط یا افلاطون باشند

...

هر جور فکر می‌کنی، درست‌ترین است

(همان، ۱۳۹۳: ۹۸)

و حسین پناهی، فلسفی‌نگریستن را به گونه‌ای، شیوه نزدیک شدن به جهان و جغرافیای آدم‌ها می‌داند و به زعم او اگر این طرز نگرش نباشد، همیشه فاصله‌ها و دوری‌ها پابرجاست:

تو فلسفه را انتخاب کردی

تا به من نزدیک‌تر باشی آنای من

...

پس به ناگزیر من ماندم و تو

(همان، ۱۳۸۴ ب: ۳۳)

حسین پناهی، شاکله هستی را در بطن این پرسش می داند و بس:

کی؟

کی؟

و کجا؟

به گمانم این سه، سه فاکتور مهم حیات بشری اند

(همان، ۱۳۹۳: ۶۴)

و این نگرستن و اندیشیدن آدم‌ها را عامل اغتشاش و ناآرامی خاطر کهکشان‌ها می داند؛ تنها

موجوداتی که از روی تفکر به هستی می نگرند:

ما چیستیم؟

جز مولکول‌های فعال ذهن زمین

که خاطرات کهکشان‌ها را

مغشوش می کنیم

(همان، ۱۳۸۶: ۳۹)

و نهایتاً در پایان به همان معمای بی سروته و لاینحل می رسد که:

و همین است دیگر

و دیگر همین است

زندگی

و چه بی رحمانه است که همین است

و...

معمای سرپیسته سهرائه سفلگان

وحشت می کند کودک احساس

بر این همه نمی داند

من ترسیده ام

و انسان، همیشه ترسیده است

و سه چهارم روح زمین را ترس تشکیل می دهد

دلیل این همه ترس؟

دلیل این همه شک و اضطراب

ما با سی سال به جنگ با ابدیت می رویم

...

بابونه‌ها، قادر به تکلم نیستند

و سنگ‌ها از نعمت گریستن محرومند
سمورها از حل معمای توتون و دود
سرسام می‌گیرند
و بگذریم
در مسائلی که مخاطبش، شاگرد ایده‌آل فلسفه است
(همان: ۶۷)

۳-۵-۴. عدالت‌خواهی

حسین پناهی، فارغ از جغرافیای محروم و بسته‌اش، انسانی آزاده است و جهانش، گویی مثل تفکراتش، دیوار و حصار ندارد و در همهٔ مسائل خواهان اجرای عدالت است و گویی در جهان شاعر این قدر ناهمگونی و بی‌عدالتی و ظلم نهادینه شده و دیده می‌شود که می‌گوید:
زیر آسمانی هستم که فقط مرگ را به مساوات تقسیم کرده‌اند
(همان: ۲۸)

و با تعریضی نمادین و هنرمندانه، از فقدان عدالت به ستوه آمده است و با چینش تصاویر پارادوکسیکال، این چنین بیان می‌کند که:

ما از عدالت حرف می‌زنیم، برای درختان شعر می‌گوییم
پرندگان را به استعاره، تمثیل آزادی می‌کنیم
پس آن قمه چیست که در تاریکی برق می‌زند؟
تورها و سلاح‌خانه‌ها؟
و بی‌اعتمادی بر پیام پیامبران با کتاب بی‌کتاب
مقصر این همه هرج و مرج چیست؟
(پناهی، ۱۳۸۴ ج: ۸۰)

۳-۵-۴. خودانگیختگی، سادگی، و طبیعی بودن

«رفتار افراد خودشکופا بی‌پرده، رک و طبیعی است. آن‌ها به‌ندرت احساسات یا هیجانات خود را مخفی می‌کنند و از لحاظ عقاید و آرمان‌های خود، فردگرا هستند، ولی رفتار آن‌ها لزوماً نامتعارف نیست» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۴۰۲-۴۰۳).

سادگی و صداقت از خصایص مشهود در شخصیت حسین پناهی است که البته آن می‌تواند مرهون روستازادگی این شاعر باشد:

...

به‌عنوان یک هنرمند روستایی که صداقت‌تان، زبانزد خاص و عام است

از کدام تابلو شروع کنیم؟

الاغ خاکستری

آیا الاغ یک استعاره است؟

نه

پس چرا از دوربین عکاسی استفاده نکردید؟

چون در آن صورت الاغ

از نعمت علوفه امپرسیونیسم بی بهره می ماند

(پناهی، ۱۳۸۸: ۷۶)

سادگی و صداقت حسین پناهی در زبانش جاری است:

اگر به عکس‌های سیاه و سفیدشان نگاه کنی

خدا را به وضوح در چشمانشان خواهی دید

ته جیب‌هایشان محل رسوبات اصالت است

کشمش، تمهیی بوده و ریزه‌های کشک

...

دخترانشان مشکل دماغ و پسرانشان مشکل بزرگی گوش دارند

(همان، ۱۳۸۵: ۶۳)

۳-۵-۵. روابط میان فردی عمیق

از ویژگی‌های افراد خودشکופا، روابط میان فردی است. محبت میان آن‌ها، محبت غیرخودخواهانه‌ای است که در آن ایثار عشق، دست کم همان اهمیت دریافت عشق را دارد. آن‌ها به همان میزان که به رشد و کمال خود اهمیت می‌دهند، به رشد و کمال دیگری هم ارج می‌نهند (نک: شولتس، ۱۳۹۷: ۱۱۲). حسین پناهی در انتخاب و ارتباط با دیگران، دقت نظر خاصی دارد. او با واکنش به سؤال آنا، دخترش، هر رابطه‌ای را در جای خود، حائز اهمیت می‌داند و به طور ضمنی به این سؤال، پاسخ می‌دهد که هیچ رابطه‌ای را فدای رابطه دیگری نمی‌کند. رابطه زن و شوهری، رابطه بازیگری و کارگردانی، رابطه پدر و دختری، و به دل‌نگرانی‌های دخترش، پاسخی منطقی و قانع کننده می‌دهد و به نظر می‌رسد معنای زندگی همین است: که هیچ چیزی را قربانی چیز دیگر نکنیم:

آن عزیزم، نگران رابطه من با مامان بودی؟

ما زندگی خوبی داشته‌ایم

من با جوزان فیلم یک قرارداد دوساله دارم

در اولین فرصت به دیدنتان می‌آیم

نگران هیچ چیز نباش

(پناهی، ۱۳۸۶: ۱۸)

حسین پناهی برای هر رابطه‌ای، اهمیت و احترام قائل است و هیچ‌گاه، یکی را قربانی دیگری نکرده است، این وقت‌شناسی و مهم‌بودن هر چیزی در جای خود، جز اهمیت‌داشتن روابط در نظر او چیز دیگری نیست:

امروز

ذهنم پُر است از یک مادیان و کره‌اش

فردا

برایت شعری عاشقانه خواهم نوشت

(همان، ۱۳۸۹: ۶۵)

حسین پناهی، از رابطه‌ای می‌گوید که دلیل آن فلسفه بوده است و ادامهٔ مسیر را نیز همین می‌داند و بدون شک اگر فلسفه نبود، رابطه‌ای هم نبود و این بهترین دلیل اثبات این مدعا، یعنی اهمیت رابطهٔ میان‌فردی یا هر رابطهٔ شاعر با دیگری یا دیگران است و تلویحاً بیان می‌دارد که حسین پناهی، گرد هر چیزی خیمه نمی‌زند و مأوا نمی‌کند. حسین پناهی، هر چیزی را با ادله و چرایی می‌پذیرد، به‌کرار از جهان متفاوت آدم‌ها و نوع نیازهای آن‌ها گفته است، اما این دال بر فردگرایی نیست و آدم‌ها را تشویق و تهییج به آگاهی‌های فردی برای به‌ترزیستن جمعی می‌کند:

تو فلسفه را انتخاب کردی

تا به من نزدیک‌تر باشی آنای من

...

پس به‌ناگزیر من ماندم و تو

و با من ادامه بدهی

(همان: ۶۶)

۳-۵-۶. ساختار منش دموکراتیک

افراد کاملاً سالم، دارای ویژگی‌های مردم‌گرایانهٔ آشکاری هستند و با همهٔ اقشار ارتباط برقرار می‌کنند. آن‌ها صرف‌نظر از طبقهٔ اجتماعی، وابستگی‌های سیاسی، دینی، نژاد و رنگ، با دیگران در ارتباطند و این‌گونه تفاوت‌ها، برای آن‌ها بی‌اهمیت است؛ از این رو قادرند با همه، ارتباطی صمیمانه برقرار کنند (نک: مزلو، ۱۳۶۷: ۲۳۴).

حسین پناهی، با جمع‌بستن و ضمیر ما، به‌طور ضمنی این خوی مردم‌گرایانهٔ خویش را تصویر می‌کند و نه فقط بر ارتباط میان آدم‌ها، که بر ارتباط میان همهٔ کائنات تأکیدی جدی می‌ورزد و

باورمند است که انسان، خارج از این جهان هستی نیست و دقیقاً در مرکز آن واقع شده است و فلسفه درهم تنیدگی، پیچیدگی و ارتباط تنگاتنگ شاکله هستی را به خوبی دریافته است؛ زیرا از دید او فقدان هر جزیی در این میان، باعث مشکل آفرینی می شود و همه را به هم پیوسته می داند و ضروری:

ما زنده ایم، چون بیداریم
ما زنده ایم چون می خوابیم
زیرا هنوز بر گستره ویرانه وجودمان، پانشینی برای گنجشک عشق باقی گذاشته ایم
زیرا هنوز صبح هامان، آذین بانگ ملکوتی بانگ خروس هاست
سروها، مبلغ بی منت سرسبزی اند
و شقایق ها، پیام آوران آیه های سرخ عطر و آتش
بر گچه های پیاز ترانه های طراوتند
و فکر کن چقدر هولناک می شد، اگر از میان آواها، بانگ خروس را برمی داشتند
و همین طور ریگ ها و ماه و منظومه ها
ما نیز باید دوست بداریم
آری باید
زیرا دوست داشتن، خال بال روح ماست
(پناهی، ۱۳۸۵: ۷۰-۷۱)

شاعر، با آوردن عبارت تقسیم کردن زمستان، خوی مردمگرایی و جمعی زیستن و همدلی و تعامل را ترسیم می کند و بر این باور است که بودن با دیگران و شریک بودن در غم و شادی آنها و احساس همدردی، زندگی است:

زمستان را با هم تقسیم کردیم
می لرزیدیم
چون پرندگان سبک بر سیم های طوفان و تعادل
و رؤیاها مان
(همان، ۱۳۸۴ الف: ۲۳)

حسین پناهی همیشه از ما گفته و به ندرت از فرد گفته است:
ما زاده شدیم و کلمه زاده شد
و این چنین آغاز شد تراژدی تخریب انسان و خدا
(همان، ۱۳۸۵: ۶۲)

شاعر از سفری می گوید که دیگران را هم به بودن در آن دعوت می کند و تجربه گروهی را می ستاید:

با من بیا تا ناممکن سفر کنیم به صداقت
و معنایی بجویم بر این و آن
بر این لغت عجیب که آواست و کلمه نیست
با من بیا به خیابان ناصرخسروی لاهوت
به منوچهری ناسوت
(همان، ۱۳۹۲: ۷۲)

۳-۵-۷. مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری

افراد خودشکופا می‌توانند با تفکر و عمل به‌شیوه‌های معین در برابر فشارهای اجتماعی مقاومت کنند. آن‌ها از سوی قوانین مربوط به منش فردی خودشان اداره می‌شوند، نه با قواعد جامعه. از این رو کمتر به قالبی خاص درمی‌آیند (نک: مزلو، ۱۳۷۴: ۲۴۱).

حسین پناهی، از شعار بیزار است و با تصاویر پارادوکسیکال در عبارات شعری زیر، به‌خوبی این حقیقت را برملا می‌سازد و این احساس مسئولیت حسین پناهی است که شخصیتی متفاوت از او می‌سازد و به جای سکوت، ایستادگی می‌کند و واکنش نشان می‌دهد. فرهنگ‌های رایج و معمول را نمی‌پذیرد و تابوشکنی می‌کند. افراد خودشکופا به دنبال ارزش‌های هستی‌مانند حقیقت و عدالت هستند:

دموکراسی، مثل پیتزا به معدۀ ما ناسازگار است
هیچ حرمتی ندارد، آدمی
سبد بیاور و خورشید را زیر سبد پنهان کن
کجای شهرم؟
کجای تاریخ؟
کجای زمان؟

(پناهی، ۱۳۹۱: ۳۸)

ما از عدالت حرف می‌زنیم، برای درختان شعر می‌گوییم
پرندگان را به استعاره، تمثیل آزادی می‌کنیم
پس آن قمه چیست که در تاریکی برق می‌زند؟
تورها و سلاح‌خانه‌ها؟
و بی‌اعتمادی بر پیام پیامبران با کتاب بی‌کتاب
مقصر این همه هرج و مرج چیست؟
(همان، ۱۳۸۴ ج: ۴۰)

۴. نتیجه گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در اشعار حسین پناهی مسائل و موضوعات مختلفی از حوزه‌های گوناگونی از زندگی این شاعر ارائه شده است که شناسایی، استخراج و پیوندسازی منطقی میان آن‌ها، می‌تواند تصویری کلی و گویا از شخصیت چندسطحی این شاعر به دست دهد. از نظر مطابقت‌پذیری شخصیت انعکاس‌یافته حسین پناهی در اشعارش با سلسله‌مراتب نیازها در نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو، باید گفت که حسین پناهی در اشعار خود، همانند هر انسان دیگری، نسبت به سطوح مختلف نیازها، اظهار نیازمندی کرده است؛ اما با وجود عدم دستیابی و یا ضعف در نیازهای سطوح اول تا سوم، به مثابه یک استثنا، توانسته است که به خودشکوفایی دست بیابد. از مهم‌ترین ویژگی‌های افراد خوشکופا که در شخصیت حسین پناهی قابل مشاهده است: ۱. برداشت کارآمدتر از واقعیت، ۲. تمایز وسیله از هدف، ۳. تمرکز بر مشکلات، ۴. خودانگیختگی، سادگی، و طبیعی بودن، ۵. روابط میان فردی عمیق، ۶. ساختار منش دموکراتیک، و ۷. مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری، قابل ذکر است. در ذیل ویژگی تمرکز بر مشکلات: ۱. مسئله چپستی هستی، ۲. مسئله وجودی انسان‌ها، ۳. مسائل فلسفی، و ۴. عدالت‌خواهی، از اصلی‌ترین مسائل و مشکلات مورد توجه حسین پناهی بوده است.

کتابنامه

۱. پناهی، حسین (۱۳۸۴ الف)، سلام، خدا/حافظ، تهران: دارینوش.
۲. پناهی، حسین (۱۳۸۴ ب)، من و نازی، تهران: دارینوش.
۳. پناهی، حسین (۱۳۸۴ ج)، نمی‌دانم‌ها، تهران: دارینوش.
۴. پناهی، حسین (۱۳۸۵)، سال‌هاست که مرده‌ام، تهران: دارینوش.
۵. پناهی، حسین (۱۳۸۶)، ستاره‌ها، تهران: دارینوش.
۶. پناهی، حسین (۱۳۸۸)، نامه‌هایی به آنا، تهران: دارینوش.
۷. پناهی، حسین (۱۳۸۹)، به وقت گرینویچ، تهران: دارینوش.
۸. پناهی، حسین (۱۳۹۰)، چیزی شبیه زندگی، تهران: آناپنا.
۹. پناهی، حسین (۱۳۹۱)، افلاطون کنار بخاری، تهران: آناپنا.
۱۰. پناهی، حسین (۱۳۹۲)، کابوس‌های روسی، تهران: دارینوش.
۱۱. پناهی، حسین (۱۳۹۳)، نامه‌هایی به آنا «۲»، تهران: آناپنا.

۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۹)، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران: علمی.
۱۳. سلاجقه، پروین (۱۳۸۷)، *از این باغ شرقی (نظریه‌های نقد شعر کودک و نوجوان)*، تهران: معاصر.
۱۴. شولتز، دوان پی و شولتز، الن سیدنی (۱۳۹۸)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
۱۵. شولتز، دوان پی (۱۳۹۷)، *روان‌شناسی کمال (الگوهای شخصیت سالم)*، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: پیکان.
۱۶. فیاضی، مهدی (۱۳۸۷)، *بررسی ادبیات از نظر روان‌شناسی و روان‌پزشکی*، تهران: تهران مصور.
۱۷. فیست، جس و فیست، گریگوری جی (۱۳۹۰)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
۱۸. کریمی، یوسف (۱۳۷۸)، *روان‌شناسی شخصیت*، تهران: ویرایش.
۱۹. مزلو، آبراهام (۱۳۶۷)، *انگیزش و شخصیت*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۰. مزلو، آبراهام (۱۳۷۴)، *افق‌های والاتر فطرت انسان*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۱. مزلو، آبراهام (۱۳۸۱)، *هنر زندگی متعالی*، ترجمه مهین میلانی، تهران: فراروان.

References

1. Fayyazi, M. (2008), *The Study of Literature from The Perspective of Psychology and Psychiatry*, Tehran: Tehran Mosavar.
2. Feist, J., & Feist, G.J. (2011), *Theories of Personality*, Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Ravan.
3. Karimi, Y. (1999), *Personality Psychology*, Tehran: Virayesh.
4. Maslow, A. (1988), *Motivation and Personality*, Translated by Ahmad Rezvani, Mashhad: Astan Quds Razavi.
5. Maslow, A. (1995), *The Farther Reaches of Human Nature*, Translated by Ahmad, Mashhad: Astan Quds Razavi.
6. Maslow, A. (2002), *The Art of Being*, Translated by Mahin Milani, Tehran: Fararavan.
7. Panahi, H. (2005 a), *Hello, Goodbye*, Tehran: Darinoosh.
8. Panahi, H. (2005 b), *Me and Nazi*, Tehran: Darinoosh.
9. Panahi, H. (2005 c), *Things I Don't Know*, Tehran: Darinoosh.
10. Panahi, H. (2006), *I Have Been Dead for Years*, Tehran: Darinoosh.
11. Panahi, H. (2007), *The Stars*, Tehran: Darinoosh.
12. Panahi, H. (2009), *Letters to Anna*, Tehran: Darinoosh.

13. Panahi, H. (2010), *Greenwich Mean Time*, Tehran: Darinoosh.
14. Panahi, H. (2011), *Something Like Life*, Tehran: Anapna.
15. Panahi, H. (2012), *Plato by the Heater*, Tehran: Anapna.
16. Panahi, H. (2013), *Russian Nightmares*, Tehran: Darinoosh.
17. Panahi, H. (2014), *Letters to Anna "2"*, Tehran: Anapna.
18. Salajegheh, P. (2008), *From This Eastern Garden: Theories of Children's and Adolescent's Poetry Criticism*, Tehran: Moaser.
19. Schultz, D.P. (2018), *Psychology of Perfection: Patterns of Healthy Personality*, Translated by Giti Khoshdil, Tehran: Peykan.
20. Schultz, D.P., & Schultz, E.S. (2019), *Theories of Personality*, Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Virayesh.
21. Zarrinkoub, A. (1970), *Poetry without Lies, Poetry without Masks*, Tehran: Elmi.



Research article
Received: 08/03/2025
Accepted: 08/28/2025
pp. 43- 71



*Contemporary Iranian
literature studies*
Vol. 1, No. 4, Winter 2025

Psychological Criticism of Hossein Panahi's Poems Based on Abraham Maslow's Self-Actualization Theory

Omid Ansari Kiya¹

Abstract

The thoughts and feelings of poets and writers often shine through in their works, making the study of their creations a valuable tool for understanding their inner world. Hossein Panahi (1956- 2005), a prominent figure in Iranian poetry and literature of the fourteenth century, expressed a wide range of emotions in his poems. Through a descriptive-analytical approach utilizing library resources, this study aims to delve into Panahi's personality through a psychological critique of his poems, drawing on Abraham Maslow's self-actualization theory. Maslow's theory, a cornerstone of humanistic psychology, can shed light on literary works with a human-centered focus, such as poetry, offering a valuable lens for psychological analysis. The research findings reveal Panahi's poems as a reflection of his personality, encompassing all five levels of Maslow's hierarchy of needs. While Panahi's journey to fulfill the needs of the first three levels may have encountered obstacles, he emerges as an exception who, despite these challenges, attains self-actualization.

Key words

Psychological criticism, Abraham Maslow's self-actualization theory, hierarchy of needs, poetry, Hossein Panahi.

1. PhD of Persian Language and Literature, Persian Language and Literature Department, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
Email: omid.barann1359@gmail.com